

بایسته‌های ترسیم و تحلیل منطقی نظام فضایل و رذایل اخلاقی

نقد و تحلیل کتاب اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم

سیدحسین حسینی*

چکیده

تبیین فضایل و رذایل اخلاقی در اسلام همواره یکی از دغدغه‌های مؤلفان کتاب‌های اخلاق اسلامی بوده است، اما باید بتوان این مهم را همراه با تحلیل و ترسیم «نظام اخلاقی» در اسلام پیش برد تا نهایتاً به توضیح معقولی از آن دست یافت؛ در غیر این صورت نمی‌توان ادعا کرد مکتب اسلام در ارائه مجموعه وسیعی از دستورات و احکام اخلاقی الهی از برنامه و چهارچوبی منظم و هماهنگ برای دستیابی به اهداف خاص خود پیروی کرده است. بدین ترتیب مسئله اصلی این مقاله نحوه تفاوت گذاردن بین رویکرد «تبیین» فضایل و رذایل اخلاقی با رویکرد «تحلیل نظام‌مند» آن‌هاست. امری که دغدغه اصلی نویسنده این مقاله در مسیر بررسی کتب دانشگاهی با عنوان اخلاق اسلامی بوده است. بنابراین، پس از معرفی کلی کتاب اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم در قالب ابعاد شکلی و محتوایی، با هدف نقد و بررسی اثر، به ارزیابی نقاط قوت و ضعف آن می‌پردازیم و در پایان مقاله پس از طرح نتیجه‌گیری، پیشنهادهای خود را برای تکمیل آن ارائه خواهیم داد.

کلیدواژه‌ها: نظام اخلاقی اسلام، نقد و تحلیل، فضایل و رذایل اخلاقی، اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم.

۱. مقدمه (معرفی کلی کتاب)

کتاب اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم یکی دیگر از سلسله کتاب‌های منتشر شده از سوی

* عضو هیئت علمی گروه فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Drshhs4@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۲

نشر معارف است که به دست جمعی از پژوهش‌گران مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و به سفارش معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی به عنوان متن درسی و متناسب با سرفصل‌های مصوب درس «اخلاق اسلامی» (علیزاده، ۱۳۸۹: ۶) به عنوان یکی از دروس عمومی معارف اسلامی برای دانش‌جویان عموم دانشگاه‌ها نگاشته شده است.

همان‌طور که در مقدمه کتاب آمده است فصل‌های گوناگون این اثر را نویسندگان گوناگونی نوشته‌اند و در واقع کتاب حاصل کارجمعی پژوهشی و اثری ارزش‌مند است که باید از این رو آن را ستود و در تهیه منابع درسی دانشگاهی این نوع شیوه‌ها را به آزمون گذارد؛ گرچه رویه‌هایی این چنین دارای نقاط قوت و ضعف خاص خود است، اما در مجموع باید به حاصل جمع آرا و نظرهای گوناگون و قلم‌هایی متفاوت که برای یک هدف به نقطه وحدت مشترک می‌رسند امیدوار بود و با شناسایی کامل روش‌شناختی این نحوه تجربه‌های مشترک علمی در ارزیابی ابعاد موفقیت‌آمیز و چالش‌های آن به تکمیل تجربه‌های پیشین دل بست.

در همین راستا، نویسنده این سطور بنا به تقاضای گروه علوم تربیتی «شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی»^۱ و با توجه به سنت حسنه تقد علمی که از سوی صاحبان این اثر در سخن‌آغازین و مقدمه کتاب بدان اشاره شده است (همان: ۶، ۱۵)، نکاتی را به‌اجمال^۲ و با اذعان به فضل و کوشش‌های خالصانه نویسندگان محترم این اثر تقدیم می‌دارد. صرفاً با این هدف که بتوان بر نیت خیر و مصلحانه این عزیزان پای فشرد و احیاناً تلاش‌هایی از این دست را تکمیل کرد.

این کتاب پس از بیان کلیاتی درباره جایگاه اخلاق در دین، تعریف اخلاق، گستره دانش اخلاق، و تربیت اخلاقی، طی ۱۵ فصل به طرح بحث می‌پردازد. مباحث مقدماتی انسان‌شناختی، مقصد، موانع، و امکانات رشد اخلاقی در فصل‌های ۴ گانه اول آمده و سپس در فصل ۵ و ۶ از خصوصیات «انسان مطلوب اخلاقی» و «جامعه مطلوب اخلاقی» سخن گفته و آن‌گاه از فصل ۷ تا فصول پایانی، فهرستی از فضایل و ردائیل اخلاقی را در سه حوزه «اخلاق فردی» (رابطه با خود)، «اخلاق بندگی» (رابطه با خدا) و «اخلاق اجتماعی» (رابطه با دیگران) و هر یک را در سه فراز جداگانه «آسیب‌شناسی» (بیان ردائیل)، «بهبود رابطه» (اخلاق حداقلی)، و «رابطه مطلوب» (اخلاق حداکثری) بیان کرده است.

در مقدمه کتاب افزوده شده غرض اصلی آن بوده که با حرکتی درونی و معنوی تحولی روحانی را پدید آورد و لذا در مواردی از رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نیز غفلت

نشده است (همان: ۱۵). نهایتاً این کتاب ارزشمند در ۲۵۶ صفحه و همراه با ۱۱۲ منبع در کتاب‌نامه پایان می‌یابد.

۲. بررسی شکلی

۱.۲ امتیازها

۱. کیفیت شکلی و چاپی این کتاب از لحاظ حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، و صحافی مناسب و نسبت به کتب قبلی این مجموعه بهتر است؛ چراکه ایراد جدی به امکان خوانش، تداخل خطوط، و استحکام کتاب وارد نمی‌شود.

۲. قواعد عمومی نگارش و ویرایش به‌خوبی رعایت شده است (فقط در صفحه ۲۹ در پاراگراف ذیل عنوان «ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان» نیازمند ویراستاری است، چراکه عبارت «و فاقد توان‌مندی‌های مشخص و تثبیت شده است» مفهوم آن را نارسا کرده است).
۳. زبان و بیان کتاب روان و رساست و در حد فهم عموم دانشگاهیان و بلکه توده مردم نوشته شده است.^۳

۴. از نقاط مثبت این اثر توجه به پاره‌ای مؤلفه‌های ۱۳ گانه جامعیت صورتی^۴ در یک کتاب علمی است از جمله:

الف) وجود پیش‌گفتار (سخن آغازین) و مقدمه کتاب؛ ب) بیان هدف اثر؛ ج) فصلی با عنوان کلیات که دربردارنده مقدمات علمی ورود به مباحث اصلی است؛ د) تا فصل هفتم کتاب مطالبی (هرچند کوتاه) به عنوان پیش‌زمینه ورود به فصل آمده که نقش زمینه‌سازی برای طرح بحث در هر فصل را دارد؛ اگرچه مناسب بود این رویه تا آخر فصول کتاب رعایت شود و حتی عنوان «مقدمه فصل» هم در هر فصل اضافه می‌شد؛ ه) وجود فهرست تفصیلی و منابع؛ و) توضیحاتی مفید درباره نحوه گردآوری کتاب در مقدمه؛ ز) تشکر از عوامل و دست‌اندرکاران تهیه و نشر کتاب در مقدمه و به‌ویژه بیان مودبانه تنظیم‌کننده نهایی کتاب در اذعان به وجود کاستی‌های احتمالی و تقاضای ارائه نظرها و پیشنهادهای از سوی استادان و دانشجویان؛ ح) وجود نمودار و جدول در فصل کلیات (اگر چه این رویه در فصول بعدی رعایت نشده است)؛ ط) وجود بخشی با عنوان «پرسش» در هر فصل که به طرح سؤالاتی درباره مطالب آن فصل می‌پردازد؛ ی) وجود بخشی با عنوان «برای تأمل و پژوهش» که از ویژگی‌های بسیار مثبت این کتاب است و به طرح پرسش‌هایی برای پژوهش و تحقیق در محورهای یک فصل پرداخته و از ضروریات یک کتاب کلاسیک

دانشگاهی در فضای امروز محسوب می‌شود؛ ک) در آغاز هر فصل «اهداف درس» به عنوان ساختار مسیر حرکت بحث تنظیم شده است؛ ل) ذکر فهرست منابع در پایان کتاب. ۵. متون آیات و روایات در همه‌جا به پانوشته منتقل شده و از این لحاظ کتاب یک‌دست و منظم است و برای فارسی‌زبانان خلی در مطالعه متن اصلی پیش نمی‌آید.

۲.۲ کاستی‌ها

۱. کار ویراستاری و بازبینی کتاب را باید ستود، اما در مواردی بسیار محدود مروری دیگر بر اغلاط چاپی لازم است مانند: صفحه ۱۹۰ واژه «مشکلات» و یا نمودار صفحه ۲۲.
۲. طرح جلد کتاب نسبت به کتب پیشین از این مجموعه مناسب‌تر است، اما حداقل به دلایل پنج‌گانه زیر ارزش طراحی زیباتری دارد. از یاد نبریم که نگاه اول هر مخاطبی به جلد کتاب و نحوه ترکیب خطوط و تلافی زمینه‌های رنگی آن است و هر چه این تأثیر دارای جلوه‌های هنری و هماهنگ با مفاد کتاب باشد می‌تواند زمینه‌های همراهی بهتری را برای خواننده فراهم کند؛ از جمله: الف) خستگی بصری، ب) خطوط تکراری، ج) خمودی رنگ‌ها، د) نشانه‌های سنت‌گرایی مفرط، ه) دل‌نواز نبودن، و مسائلی از این دست که میل به گشودن صفحات کتاب را از خواننده جوان ما باز می‌ستانند.
۳. از لحاظ مؤلفه‌های جامعیت صوری در یک اثر علمی جای خالی این موارد احساس می‌شود: الف) خلاصه و چکیده کلی کتاب در آخر آن و خلاصه مطالب در هر فصل؛ ب) نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی کتاب و نیز به صورت کوتاه در هر فصل؛ ج) معرفی دو یا سه منبع برای مطالعه بیشتر در هر فصل؛ د) فهرست اعلام و فهرست موضوعی؛ ه) کتاب‌شناسی حوزه اخلاق اسلامی برای ترغیب دانش‌جویان به پژوهش‌های بیشتر، به خصوص با توجه به بخش «برای تأمل و پژوهش» که در هر فصل ارائه شده است.
۴. در مواردی اعراب‌گذاری متون عربی انجام نشده و از آن‌جا که در سایر موارد این امر رعایت شده، مناسب‌تر آن است برای یک‌دست شدن شکل کار این نمونه‌ها نیز اصلاح شود؛ مانند: پانوشته‌های صفحه ۴۳، پانوشته ۳ صفحه ۳۳، پانوشته‌های صفحات ۵۴ و ۵۵، پانوشته ۲ صفحه ۵۶، پانوشته ۲ صفحه ۵۸، پانوشته ۲ صفحه ۶۷، و پانوشته‌های صفحات ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹، و ۲۴۰.
۵. بعضاً اهداف درس فراتر از انتظارات فصول تنظیم شده است و در مواردی نیز مفاد فصول تأمین‌کننده اهداف مشخص شده نیست. از جمله دلایل این فراز و فرود آن است که

برای مثال در هدف ۴ فصل اول از «نظام تربیتی اسلام» سخن رفته است (همان: ۲۵)؛ اما در این فصل تعریفی از نظام تربیتی اسلام و خصوصیات آن (با توجه به بار محتوایی کلمه «نظام») نیاورده تا خواننده بتواند حقیقت تربیت انسانی و فطرت‌گرایی را در این نظام دریابد. از این گذشته تفاوت واژه «نظام تربیتی اسلام» با «نظام اخلاقی اسلام» مشخص نیست و آیا اگر در اهداف این فصل به جای کلمه تربیتی از واژه اخلاقی استفاده می‌کردیم، تفاوتی (نزد مؤلف کتاب) وجود داشت؟ هم‌چنین اهداف ۲ تا ۵ فصل سوم (همان: ۵۳) به دلیل کلی‌گویی و نامفهوم بودن مطالب این فصل (که در بخش کاستی‌های محتوایی اشاره خواهد شد) و نیز اهداف ۱ و ۵ فصل چهارم (همان: ۶۵) به خصوص آن‌جا که از «نقش آن در عمل به وظایف اخلاقی» نام آورده و نیز اهداف ۲ و ۳ در فصل پنجم (همان: ۷۹). البته نقش هدف ۳ در این فصل باید روشن‌تر شود و حتی به نظر می‌رسد هدف ۲ مربوط به فصل بعدی باشد. علاوه بر این در هدف ۲ از فصل ششم آمده است: «تصویری شفاف از جامعه و تمدن اخلاقی و نقش اخلاق در شکل‌گیری چنین جامعه‌ای به دست آورد» (همان: ۹۵). اگر منظور از عنوان «تمدن اخلاقی» اشاره به همان جامعه است بهتر آن بود که در پراکنش و به عنوان قید توضیحی می‌آمد و الا بر اساس آخرین تحقیقات، مفهوم تمدن با مفهوم جامعه برابری نمی‌کند (حسینی، ۱۳۸۹؛ حسینی، ۱۳۹۳) و در این صورت بهتر است این عنوان حذف شود. لذا چه در این فصل و چه در کل کتاب از مفهوم تمدن اخلاقی اسلام به معنای تمدنی آن (که فراتر از جامعه بوده و دارای شاخصه‌ها و مؤلفه‌های جهانی و خاص خود است) سخن به میان نیامده که بتواند توجیهی برای یادکرد آن در این‌جا باشد.

۶. دربارهٔ بخش «برای تأمل و پژوهش»؛ اولاً، تعداد سؤالات زیاد است مانند صفحات ۳۶، ۹۲، ۱۱۰، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۳۱ و بهتر بود حداکثر به ۲ یا ۳ سؤال بسنده می‌شد؛ ثانیاً، در مواردی نمی‌توان فرقی بین سؤالات پژوهش با پرسش‌های درس گذارد به این معنا که می‌توان این سؤالات را در آن پرسش‌ها جای داد در حالی که موارد و مصادیق «برای پژوهش» باید مجالی برای تحقیق بیش‌تر و یا ابداع نظر و ایده و نوعی زمینه‌سازی جهت هدایت رشد تحقیقاتی دانشجو، آن هم خارج از چهارچوب درس مذکور و در عین حال مرتبط با آن حوزه بحث باشد. به این ترتیب اگر مواردی را بتوان در دسته پرسش‌ها قرار داد وجهی برای قرارگیری در بخش پژوهش باقی نمی‌ماند. شاید در این نمونه‌ها بتوان تأملی دوباره کرد: صفحه ۵۰ مورد ۲، صفحه ۱۲۵ قسمت اول مورد ۲، صفحه ۱۴۲ مورد ۱، صفحه ۱۵۶ مورد ۱، صفحه ۱۷۰ مورد ۱، صفحه ۱۸۳ مورد ۴؛ و ثالثاً سؤالات این بخش

بایستی حاوی یک نکته اصیل پژوهشی باشد نه پرسشی کلیشه‌ای، ارزش تحقیق و پی‌گیری علمی در آن حوزه را داشته باشد، صرفاً جنبه حفظی و یا افزایش حجم کمی اطلاعات را هم نداشته باشد بلکه مسئله‌ای کاربردی و عینی باشد، و از سوی دیگر ناظر به حل یک معضل و یا مشکل اخلاقی باشد. برای نمونه می‌توان این موارد را از این جمله دانست: مورد ۱ صفحه ۷۵، موارد ۲ و ۵ صفحه ۹۲، مورد ۱ صفحه ۱۱۰، مورد ۵ صفحه ۱۷۰، مورد ۴ و ۵ صفحه ۲۰۲، و مورد ۲ صفحه ۲۴۵، اما در سایر موارد باید تأملی جدی داشت. ۷. تفاوت قلم نویسندگان در فصل‌های گوناگون کتاب سبب بروز اختلاف‌های صوری در نحوه طرح مباحث شده است. مثلاً در یک‌جا عباراتی اضافی مانند «اکنون به تبیین این موضوع می‌پردازیم» وجود دارد (علیزاده، ۱۳۸۹: ۵۵) و در جای دیگر (همان: ۸۱) پس از استناد مورد نظر، یک‌راست و بدون هیچ توضیحی وارد تقسیمات بحث می‌شود. گرچه مقصود کلام روشن است اما بودن آن عبارات غیرضروری و نبودن این عبارات توضیحی شاید ریشه در کمبود ویراستاری علمی نهایی دارد که البته این مشکل به‌سادگی قابل رفع است.

از همین نمونه در صفحه ۹۶، ذیل عنوان «امنیت جانی»، هیچ استنادی به آیه یا روایتی وجود ندارد ولی در بندهای بعدی مستندات آمده است و یا در صفحه ۱۷۵، پاراگراف «خوف» مستند به منابعی شده بر خلاف پاراگراف «امید»؛ و یا مطالب صفحات ۸۳، ۸۴ و ۸۶ با عنوان‌های «موفقیت»، «امیدواری» و «زیبایی». به هر حال بایستی توازنی موجه در نحوه ذکر مستندات مباحث وجود داشته باشد.

۸. نوعی کج‌سلیقگی در نحوه شروع مباحث به چشم می‌خورد. به نخستین کلام و عبارت اولین بخش کتاب (کلیات) و در طلیعه آن توجه کنید: «صورت زشت تنفرانگیز است و چهره زیبا نیز دل‌ریا» (همان: ۱۹) اولین عبارات و مفاهیمی که به مخاطب خود، آن هم در کتاب اخلاق اسلامی القا می‌کنیم، «زشتی» و «تنفرانگیزی» است!

۳. بررسی محتوایی

۱.۳ امتیازها

۱. بی‌تردید طی چند سال گذشته تحریر کتاب‌های اخلاق اسلامی از سوی نشر معارف (از جهت محتوایی و علمی) پیش‌رفت داشته است؛ چراکه مفاد کلی این کتاب‌ها به هدف طرح «نظام اخلاقی در اسلام» نزدیک می‌شود و حداقل آن است که این کتاب نیز قدم‌هایی در

این مسیر برداشته است. ذکر پاره‌ای از فضایل و رذایل اخلاقی و دسته‌بندی کلی آن‌ها در روابط سه‌گانه اخلاقی می‌تواند نمونه‌ای از این امر باشد. ضرورت طرح نظام اخلاقی در اسلام در تفاوت نگاه نظام‌مند با نگاه جزئی‌نگرانه و متشتت به فضایل و رذایل اخلاقی در اسلام است و قطعاً هرگونه تلاشی برای ارائه یک تحلیل منظم و منطقی از نحوه سامان‌دهی اخلاقیات انسانی در اسلام نشان از غنای علمی و محتوایی آن کتاب دارد.

۲. یکی از شاخصه‌های ارزیابی محتوایی یک اثر نحوه بهره‌گیری و استفاده علمی از ابزارهای لازم علمی یا همان مؤلفه‌های جامعیت صوری است. یعنی جدای از وجود مؤلفه‌های صوری (که در بخش شکلی، به قوت و ضعف آن اشاره شد) سؤال این است که آیا یک کتاب درسی توانسته به نحو مطلوب و مفیدی (از جهت تأثیر در محتوای علمی اثر) از آن شاخصه‌ها استفاده لازم را در تفهیم مطالب ببرد؟

در پاسخ باید اذعان کرد این کتاب در خصوص «اهداف درس»، «پرسش‌ها» و «سوالات پژوهش» که در آخر هر فصل آورده غالباً به این هدف دست یافته مگر موارد نادری که در بخش کاستی‌های شکلی اشاره شد.

۳. از جهت انطباق محتوای اثر با عنوان و فهرست آن تقصی مشاهده نمی‌شود، مگر آن‌که واژه «مفاهیم» را در عنوان اصلی کتاب (اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم)، شامل مجموعه صفات اخلاقی (که از فصل هفتم تا آخر بدان پرداخته شده) ندانیم که در آن صورت شاید اضافه کردن قیدی این‌چنین ابهام را برطرف کند؛ مثلاً «اخلاق اسلامی؛ مبانی، مفاهیم و صفات» و اگر مقصود از مفاهیم شامل مفهوم صفات اخلاقی (فضایل و رذایل) هم باشد در این صورت تناسب برقرار است.

۴. از امتیازات دیگر این اثر هماهنگی مطالب آن با سرفصل‌های مصوب درس اخلاق اسلامی است (اما به نظر می‌رسد در جای خود باید تجدید نظر دیگری در آن سرفصل‌ها داشت).

۵. از نوآوری‌های این کتاب که در آثار دیگری از این دست کم‌تر وجود دارد، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) تقدم مباحث انسان‌شناسی بر طرح فضایل و رذایل اخلاقی با اختصاص فصلی مستقل که در آن به مبانی بحث اشاره شده است؛

ب) اختصاص فصولی به مباحث موانع و امکانات رشد اخلاقی که نگاهی روان‌شناختی نیز دارد؛

ج) تلاش برای ترسیم شاخصه‌های جامعه مطلوب اخلاقی در فصل ششم؛

د) ترکیب تقسیم‌بندی کلی سه‌گانه روابط اخلاقی (با خود، با خدا و با دیگران) با اخلاق حداقلی و حداکثری. گرچه نمونه دسته‌بندی ارتباط‌های سه‌گانه انسان، پیش از این، در متون دیگر هم مشاهده می‌شود، اما شاید ترکیب آن با اخلاق حداقلی و حداکثری مختص این مجموعه باشد؛

ه) تقسیم‌بندی سه‌گانه اخلاق فردی، بندگی، و اجتماعی؛

و) تقسیم‌بندی‌های اخلاق حداقلی و حداکثری و تنظیم مطالب تقسیم‌بندی سه‌گانه پیش در سه فراز آسیب‌شناسی، بهبود رابطه، و رابطه ایده‌آل؛

ز) در طرح بحث فضایل و رذایل، تقسیم به پیامدها و راه‌کارها و تفکیک بین آثار و راه‌های کسب یا رفع آن صفت اخلاقی.

۶. نظم منطقی و انسجام مطالب از جهت تسلسل عناوین کلی کتاب به صورت نسبی برقرار است، چراکه از کلیات مربوط به علم اخلاق، آغاز و آن‌گاه مبانی انسان‌شناختی و مبانی غایت‌شناختی آن را مطرح، و سپس به ترسیم انسان مطلوب اخلاقی و جامعه مطلوب اخلاقی پرداخته است. سپس در هر مورد از رابطه اخلاقی انسان با خود، با خدا و با دیگران، نخست آسیب‌ها را طرح کرده و پس از آن حداقل و حداکثر ملاک‌ها را بیان می‌کند. تعبیر «نسبی» از آن جهت است که در جایگاه فصل چهارم ابهامی وجود دارد که در قسمت کاستی‌ها اشاره خواهد شد.

۷. اگر میزان سازواری محتوای علمی یک اثر با مبانی و پیش‌فرض‌های مقبول آن و نیز با مبانی اسلامی را به عنوان یکی از ملاک‌های ارزیابی محتوایی در نظر آوریم، این کتاب به غیر از یک مورد (که در بخش کاستی‌ها می‌آید)، با مبانی اسلامی سازگاری دارد و نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دینی رویکرد مناسبی دارد.

۲.۳ کاستی‌ها

۱. نویسندگان این اثر از جهت کیفیت، میزان کاربرد، و معادل‌سازی اصطلاحات تخصصی علاقه خود را به استفاده از این اصطلاحات نشان داده‌اند، اما در مواردی این واژه‌ها به شایستگی معنا نشده‌اند، مانند واژه‌های: انظام، شره، و بَلَه در صفحه ۲۸، تربیت فطرت‌گرا و تربیت فرهنگ‌گرا در صفحه ۳۵، و ماتریالیسم اخلاقی در صفحه ۸۴ که توضیحات مورد نظر برای مخاطب دانشجویی کافی نیست. در صفحه ۱۱۴ واژه «تسویل» را به کار برده، آن را معنا کرده، و در نقل این معنا به منبعی هم استناد کرده است. مناسب بود که همین رویه در سایر فصول نیز رعایت می‌شد.

۲. از لحاظ میزان تناسب و جامعیت محتوا و موضوع کتاب با اهداف آن: اولاً، اگر هدف این اثر تبیین و صرفاً بازگویی بخشی از فضایل و رذایل اخلاقی از دیدگاه اسلام است که این مقصد به صورت نسبی حاصل شده است؛ چراکه خود کتاب هم اذعان دارد به فهرستی از صفات پرداخته است و نه همه آنها (همان: ۱۳). اما اگر هدف تبیین، تحلیل، و تفسیر نظام اخلاقی از دیدگاه اسلام باشد، البته تا رسیدن به آن فاصله دارد و هر آینه با توجه به شبهات و معضلات اخلاقی مطرح در جامعه، هدف نخست نخواهد توانست گرهی از مشکلات بگشاید. این کتاب به چنین هدفی نزدیک می‌شود، اما رویکرد آن به این مسئله بسیار مهم ضعیف است؛ چراکه تبیین و تحلیل نظام اخلاقی در اسلام به معنای: ۱. احصای فهرست کاملی از کلیه فضایل و رذایل اخلاقی است؛ ۲. تبیین نحوه ترابط و تأثیر و تأثر آنها در یکدیگر است؛ ۳. تحلیل تقوّم و تقدّم هر یک بر دیگری است؛ ۴. ارائه یک نقشه کامل از محورهای چهارگانه تعاریف، مراتب، و به بیان کتاب، پیامدها و راه‌کارهای هر یک از صفات مذکور است؛ و ۵. بایسته است در یک پژوهش جامع «فقه الاخلاقی» استناد محورهای چهارگانه نقشه، به مجموعه آیات و روایات اسلامی دارای حجیت باشد؛ آن هم در یک نگاه «مجموعه‌نگر» در برابر نگاه‌های «فردی و جزئی‌نگر».

بنابراین همین مقدار که در این اثر نسبت فضایل و رذایل منتخب با یکدیگر مشخص نبوده و به‌سادگی می‌توان جای هر فضیلت یا رذیلت اخلاقی را با دیگری عوض کرد، نشان از آن دارد که در این کتاب نمی‌توان از مفهوم «نظام اخلاقی اسلامی» (با تأکید بر بار مفهومی کلمه نظام) یاد کرد.

کتاب در فصل کلیات می‌گوید: «هرگاه فهرستی از افعال خوب و بد و نیز فضایل و رذایل فراهم آید سیمای انسان مطلوب مشخص می‌شود. در واقع مجموعه گزاره‌های اخلاقی، نظام مطلوبیت‌ها و قله نهایی حرکت انسان را معین می‌کند» (همان: ۲۱)؛ اما آیا به صرف لیست کردن چنین فهرستی، نظام مطلوبیت‌های اخلاقی آشکار خواهد شد؟ شاید بتوان به بخشی از مطلوبیت‌های نهایی اخلاقی دست یافت اما کلمه «نظام» دلالت بر پنج عنصر پیش‌یاد دارد و تردیدی نیست که چنین اقتضایی با صرف بیان گزاره‌های اخلاقی دست‌نیافتنی است.

هم‌چنین در صفحه ۱۳ (مقدمه) می‌گوید هدف این کتاب آشنایی با اخلاق و تربیت اسلامی است. در این صورت، از جهت تفکیک روابط اخلاقی سه‌گانه انسان با خود، خدا، و دیگران، می‌توان گفت به سمت این مقصد (آشنایی) به‌خوبی پیش رفته است؛ اما در صفحه ۱۴ آورده که غرض اصلی کتاب این بوده که با حرکتی درونی و معنوی تحولی

روحانی پدید آورد و به همین دلیل از رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نیز در مواردی غفلت نشده است. در این صورت پرسش آن است که آیا تحول درونی روحانی صرفاً با اطلاعات کهنه اخلاقی ایجاد خواهد شد؟ آیا تحقق چنین تحولی امری احساسی و عرفانی و در حوزه تمایلات روانی انسان نیست؟ باید توجه کنیم که این کتاب به صورت مبنایی نقطه آغازین حرکت اخلاقی انسان را احساسات و امور عرفانی نمی‌داند بلکه معتقد است نقطه شروع حرکت معنوی معرفت علمی انسان است و به نظر نگارنده این نکته از چالش‌های اصلی این اثر و کتاب‌هایی از این دست محسوب می‌شود.

ظاهراً رویه کتاب به تبعیت از سنت معمول، همان رویه مشهور تقدم عقل بر دل است که معتقد به آغازگری از تصفیه قلب نیست؛ چراکه همه جا سخن از تقدم معرفت و حکمت دارد. مثلاً در صفحه ۴۴ کمال واقعی انسان را به افزایش علم و آگاهی دانسته و سخنی از عرفان و حالات قلبی نیست و کسب معرفت نیز به معنای شناسایی مجموعه جهان هستی و عالم طبیعت است و یا تأکید بر حکمت به معنای دانایی و توانمندی عقل (صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶)، و حتی در صفحه ۱۵۱ ایمان را از سنخ دانش و علم می‌داند. قاعدتاً این سنت حاکم و ظاهر این عبارات با آن غرض اصلی منقول سازگاری ندارد مگر آن‌که توضیحی تکمیلی بیاید که مقدمه آن حرکت درونی معنوی افزایش ادراکات علمی است که در این فرض هم دیگر نیازی به رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نخواهد بود.

بر این اساس ذکر عباراتی در وجه افتراق اهل عرفان و فلاسفه، که برای خواننده تداعی پذیرش این منش عرفانی را می‌کند، به نحوی آشکارسازی تناقض‌نمایی رویه و مبنای اصلی نویسندگان کتاب خواهد بود مگر آن‌که یا این ناهمخوانی برطرف شود و یا ظاهر عبارات، توضیح و تفسیر بهتری پیدا کند. در بحث از محبت و عشق به عنوان یک فضیلت اخلاقی آورده‌اند: «وجه افتراق اهل عرفان و فلاسفه همین جاست. عرفا چون به نیروی عشق فطری ایمان دارند، در تقویت این نیرو می‌کوشند و معتقدند باید کانون احساسات عالی الهی را تقویت نمود و موانع رشد و شکوفایی آن را از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آن‌گاه با مرکب نیرومند و راهوار عشق به سوی خدا پرواز کرد» (همان: ۱۹۳، ۱۹۴).

به هر ترتیب نویسنده یک کتاب اخلاقی که می‌خواهد از راه‌ها و پیامدهای صفات اخلاقی سخن گوید باید تکلیف خود را با این پرسش مهم روشن کند که برای تقویت و یا زدودن صفات نیک و یا پلید اخلاقی، نقطه آغازین در وجود انسان کجاست؟ آیا باید از اطلاعات و دانش اخلاقی شروع کرد یا از ذوق، حالات، و صفات اخلاقی؟ برای مثال برای

تقویت صفت محبت باید اطلاعات علمی و آگاهی‌های معرفتی انسان را در این خصوص افزایش داد و اصلاح کرد یا این‌که کاری کنیم این حالت درونی در قوای احساسی و روانی وی تحریک شود تا نسبت به دیگری عشق بورزد؟ یعنی به تحریک عواطف بپردازیم یا به تقویت عقول آدمی اقدام کنیم؟ اگر هم بخواهیم مانند بعضی نویسندگان به هر دو بها دهیم، به هر ترتیب ناچار از اولویت‌بندی هستیم و در این فرض اولویت با کدام است؟

بدین سان باید تعیین تکلیف کرد و علاوه بر آن در آغاز اثر به روشنی اعلام شود؛ اگر رویکرد منتخب «ذوقی و موعظه‌ای» است باید به سمت ایجاد یک فضای عرفانی و ادبیاتی مشابه آن همراه با اشعار و شطحیات عارفانه و مصادیق پندآموز پیش رفت و اگر رویکرد «تحلیلی و استدلالی» است باید هر حکم و ادعایی را با نقد و بررسی و تحلیل همه‌جانبه و استحکام استدلال‌های عقلی همراه کرد و اگر رویکرد «نقلی و متنی» است که باید در همه‌جا و به طریقی جامع و مستند و با توجه به اصول جامع‌نگری (در برابر جزئ‌نگری) و نیز اصل مجموعه‌نگری (در برابر جزئی‌نگری) به آیات و روایات اسلامی به تنظیم ساختار بحث اقدام کرد.

۳. اصولاً اطلاعات و داده‌های کتاب روزآمد و نو نیست و از منابع مطالعاتی جدید نیز استفاده چندانی نشده، بلکه سعی بر آن بوده تا به آن‌چه دانشجویان، پیش‌تر، از صفات خوب و بد اخلاقی شنیده بودند، رنگ و صورت دیگری برای ارائه داده شود.

۴. این کتاب می‌توانست به جهت استفاده از منابع جدید برای جنبه تطبیقی دادن به مباحث، دایره استفاده از آن‌ها را وسیع‌تر ببیند تا منابع ارجاعی صرفاً محدود به یک سنت اخلاقی خاص نشود. گرچه هدف نویسندگان این اثر طرح اخلاق تطبیقی نیست، اما به نظر می‌رسد برای بالا بردن توان تحلیلی کتاب (که از کاستی‌های آن محسوب می‌شود) و نیز اثبات وجه برتری نظام اخلاقی اسلام در برابر سنت‌های اخلاقی دیگر، نیازمند این‌گونه مباحث تطبیقی هستیم و این امر محدودۀ نگاه ما در استفاده از منابع جدید (جدای از مدافعان سنت اخلاقی اسلام) را بسیار فراخ‌تر خواهد کرد؛ چراکه از میان ۱۱۲ منبع ارجاعی در این کتاب فقط چهار عنوان متعلق به نویسندگانی مانند ارنست کاسیرر، هارولد جورج کونینگ، دانیل گلدمن، و رابرت دی‌نای است. نمونه کوچکی از این رویه در بحث سرشت انسان به نقل از کتاب‌های ارنست کاسیرر و رابرت دی‌نای انجام شده است (همان: ۲۶) که خوب بود حتی در همین حد هم در جایگاه‌های دیگر انجام می‌شد. اما ارجاعات به کتب هارولد جورج کونینگ و دانیل گلدمن بیش‌تر جنبه تأکیدی و تأییدی دارند (همان: ۸۰، ۸۴).

۵. از زاویه شاخصه کیفیت رعایت امانت و میزان دقت در استنادات و ارجاعات، جدای

از آیات و روایات (که این امر غالباً رعایت شده)، متأسفانه درباره مطالب بسیاری در کتاب، یا منابع و اسناد آن نیامده و یا نام افراد آمده اما ارجاعی صورت نگرفته است. از جمله:

الف) نمونه‌هایی از متون و روایات بدون ذکر اسناد آنها وجود دارد مانند: صفحه ۸۲ روایت حضرت زینب (س). هم‌چنین در صفحه ۳۶ چنان‌چه سند فرمایش امام علی (ع) همان منبع صفحه قبل است بهتر بود در پایان این کلام مجدداً اشاره می‌شد.

ب) در مواردی اسامی افرادی همراه با نقل قول‌هایی آمده، اما منابع آن مشخص نیست مانند صفحه ۸۵ به نقل از کارل گوستاو یونگ و شوپنهاور (به‌خصوص در یک کتاب علمی نمی‌توان به احتمالات تکیه زد و بهتر است از عباراتی مانند گفته‌شده پرهیز کرد) و در صفحه ۲۶ پانوش ۲ به نقل از مارکس، دورکهایم، و نیچه.

ج) در مواردی می‌گوید «برخی» (ص ۲۶)، یا «حکما چهار فضیلت را ریشه فضایل می‌دانند» (ص ۲۸)، یا «به تعبیر روان‌شناسان» (ص ۳۵)، یا «دانشمندان اخلاق» (ص ۱۴۶)؛ اما در هیچ‌یک منابع این نقل قول‌های کلی ذکر نشده و مشخص نیست این حکما یا روان‌شناسان و یا دانشمندان اخلاق را در کجا باید جست‌وجو کرد.

د) به مواردی از سخنان بدون سند برمی‌خوریم که تعداد آنها نیز کم نیست مانند: صفحه ۲۰ پاراگراف اخلاق در تعریف لغوی و اصطلاحی، صفحه ۲۱ پانوش‌های ۱ و ۲، صفحه ۲۲ پانوش ۳، صفحه ۲۶ نظریه دیوسرشتی، صفحه ۴۱ (استناد قرب به خدا به قرآن و روایات)، صفحه ۴۴ پانوش ۲، صفحه ۵۶ پانوش ۱، صفحه ۶۱ پاراگراف دوم، صفحه ۱۰۵ پانوش ۱، و صفحه ۱۳۳ پانوش ۲.

نکته آن است که با ارجاع ندادن مطالب مرز بین مباحث کتاب با منابع منقول روشن نخواهد شد و آن‌گاه پرسش این است که آیا در مواردی که نشانی از ارجاع و یا اقتباس در کتاب نمی‌بینیم باید مباحث را از آن نویسندگان تلقی کنیم؟ علاوه بر موارد یادشده مثلاً در صفحه ۲۰ به تقسیم‌بندی سه‌گانه آموزه‌های اسلام اشاره می‌شود، اما هیچ منبعی در خصوص این تقسیم‌بندی و یا تعاریف آن ارائه نشده است. آیا این تقسیم‌بندی و تعاریف مشهور آن برای نخستین‌بار در این کتاب به کار رفته یا نویسندگان محترم آن را از جای دیگری اقتباس کرده‌اند؟ یا در صفحه ۲۹ ذیل عنوان حالات نفس و نیز تقسیم‌بندی نفس مطمئنه و لوآمه و آماره، و سپس تعریف ملکه از ابداعات این کتاب است؟

ه) نحوه نقل منابع اشعار یک‌دست نیست. در صفحات ۱۸۱، ۲۱۲، و ۲۴۱ از سعدی شیرازی و در صفحه ۲۲۸ از فردوسی اشعاری نقل شده همراه با ذکر مستندات آنها، اما در صفحات ۵۴، ۸۲، ۸۷، ۱۰۶، و ۱۹۴ اشعاری بدون مأخذ آنها وجود دارد.

و) در خصوص منبع‌دهی قرآن کریم و نهج‌البلاغه در فهرست منابع، مشخصات چاپ و نشر آن‌ها نیامده و با توجه به ترجمه‌های متعددی که وجود دارد مشخص نیست کدام ترجمه ملاک عمل قرار گرفته است. در همین ردیف بهتر آن بود صحیفه سجادیه نیز در ادامه نهج‌البلاغه می‌آمد و به هر ترتیب، از جهت رعایت شأن امام معصوم (ع)، در ردیف سایر نویسندگان قرار نمی‌گرفت. هم‌چنین درباره دیوان منسوب به امام علی (ع) و امام عسکری (ع)، از آن‌جا که این دواوین منسوب به حضرات معصومین‌اند شایسته است در منبع‌دهی با نام مصنفین آن‌ها ردیف شوند.

۶. مصادیقی از کلی‌گویی، ابهام، و عدم تحلیل مسائل این کتاب را نیازمند بازنگری دوباره‌ای می‌کند. این کلی‌گویی‌ها هم به ساختار منطقی اثر آسیب می‌رساند و هم اجازه نمی‌دهد خواننده به یک نتیجه معقول و منطقی دست یابد:

الف) در فصل کلیات نمونه‌ای از عبارات کلی و مفاهیمی متعدد اما بدون توضیح و تحلیل کافی وجود دارد. مثلاً در صفحه ۱۹ به آگاهی‌هایی هم‌چون مقاصد، موانع، راه‌ها، روش‌ها و ابزارها اشاره می‌کنند، اما تفاوت این واژه‌ها روشن نیست. در ادامه می‌گوید: «انسان‌شناسی اخلاقی، انسان‌شناسی تحولی است»، و توضیح آن با عبارتی گنگ‌تر همراه شده که: «انسان در حال حرکت و در حال شدن». چنان‌چه مقصود این است که اخلاق انسان را متحول می‌کند، از همین نوع عبارات استمداد شود و الا اضافه کردن قیود انسان‌شناسی اخلاقی و انسان‌شناسی تحولی نیازمند تبیین و توضیح است. یا این‌که گفته شده «اخلاق اسلامی همان شکوفایی فطرت است» اما هیچ تحلیلی از فطرت و شکوفایی آن مطرح نمی‌شود.

ب) در صفحه ۲۰ و در خصوص تقسیم‌بندی سه‌گانه، موارد ابهام فراوان است: آیا سخن بر سر عقاید و اخلاق و فقه است یا علم عقاید و علم اخلاق و علم فقه؟ توصیف واقع‌نما؟ عناصر نقش‌آفرین؟ آیا آگاهی و باور برابرند یا متفاوت؟ تفاوت اعمال و صفات اختیاری؟ روا بودن قضاوت اخلاقی؟ آیا اعمال و منش‌ها مترادف‌اند یا متفاوت؟ یک‌جا گفته می‌شود اعمال و منش و در ادامه سخن از صفات و منش است! آیا این عبارات مبهم مترادف‌اند؟ مشخص نیست چرا در تعریف فقه به مناسک فردی صراحت نشده است؟ آیا فقه صرفاً شامل عبادیات و اجتماعیات است؟ مقصود از قالب‌های آیینی و مناسکی چیست؟

ج) در ادامه به امکان دآوری اخلاقی اشاره کرده، اما نه تحلیلی از آن ارائه شده و نه اثبات شده است، یا از ۴ نوع مفهوم ارزش‌گذار نام آوردند ولی توضیحی در خصوص تفاوت آن‌ها به میان نمی‌آید (البته در نمودار فقط برای دو مورد مثال آورده شده است!)

جای این پرسش است که اگر موضوع گزاره‌های اخلاقی امری اختیاری است، یا فعل اختیاری و یا صفت اختیاری؛ در این صورت آیا صفات هم در هر حالتی اختیاری‌اند؟ آیا (مثلاً) در باب شجاعت این امکان وجود ندارد که فردی بدون اختیار خود و به عنوان یک صفت اخلاقی درونی، شجاع یا ترسو باشد؟

(د) در صفحه ۱۹ گفته شده در این کتاب به مهم‌ترین مبانی اخلاق خواهیم پرداخت، اما نه در این فصل و نه در آغاز فصل اول تعریف دقیقی از «مبنا» ارائه نمی‌شود؛ علاوه بر این که نسبت مبانی اخلاقی با فضایل و رذایل اخلاقی روشن نیست.^۷ (ه) در فصل اول به موضوع بسیار حساس و مهم «نظریه فطرت» به عنوان نگاه اسلام اشاره شده و بسیار کلی و ناکافی از کنار این مسئله گذر کرده و می‌گوید:

اما از نگاه اسلام از یک سو نظریه فطرت، که از مهم‌ترین ارکان معارف انسان‌شناختی اسلامی است، بر سرشت واحد الاهی و تبدیل‌ناپذیر همه انسان‌ها تأکید داشته و از دیگر سو همان گونه که به جهان‌نگاهی مثبت دارد، نهاد بشر را نیز تحت تأثیر ظرفیت‌های شناختی و گرایش خیر می‌داند و در نتیجه آن را مثبت ارزیابی می‌کند (همان: ۲۶).

چگونه می‌توان صفاتی از صفات «انسانی» را تبدیل‌ناپذیر دانست؟ تغییر انسان و همه امور مُتسبب به وی با این ثبات چگونه سازگار است؟ اگر نهاد بشر تحت تأثیر ظرفیت‌های شناختی وی است، چگونه می‌تواند تبدیل‌ناپذیر باقی بماند؟

(و) تفاوت «ساحت‌ها و قوای نفس» (ص ۲۷) با «ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان» (ص ۲۹) روشن نیست. در حقیقت نسبت توان‌مندی‌های چهارگانه قوای عقلانی، غضبی، شهوانی، و وهمی با ملکات جسمانی، ذهنی، و روحی (در مبحث بعدی) آشکار نشده و علاوه بر ابهام، مباحث با هم ترکیب نشدند و گویا عناوینی از کتب متفاوت بدون نظام‌مندی و جمع‌بندی کنار هم قرار گرفته‌اند.

(ز) به‌ویژه در مبحث «ساحت‌ها»، آیا این چهار توان‌مندی در عرض یک‌دیگرند یا در طول هم قرار دارند؟ حدود و ثغور آن‌ها کدام است؟ گفته شده قوه وهم شیطانی است، در این صورت آیا هر وهمی شیطانی است؟ آیا وهم با واهمه یکی است؟ اگر این چهار توان‌مندی زیرمجموعه نفس‌اند که در فراز قبلی «روح انسان را حقیقتی غیرمادی و ملکوتی» قلمداد کرده، در این فرض (غیرمادی و ملکوتی بودن) چگونه انسان کشف کرده که دارای چنین توان‌مندی‌های چهارگانه‌ای نیز هست؟ (از این گذشته، به نتیجه و نقش این تقسیم‌بندی در سلسله مباحث مبانی انسان‌شناسی اشاره نشده است).

باید توجه کنیم الزاماً نیازی به به‌کارگیری واژه‌ها و اصطلاحات خاص کتب عرفانی و اخلاقی که ساز و کار مخصوص خودشان را دارند، در کتاب‌های درسی اخلاقی اسلامی نداریم؛ آن هم بدون ترجمه مفهومی لازم و زمینه‌سازی ساختار منظم منطقی که خواننده حضور این گونه عناوین و واژه‌ها را غیرمتجانس احساس نکند.

ح) یکی از مباحث بسیار مهم در فصل دوم و البته مؤثر در کل ساختار کتاب، تعیین «ویژگی‌های هدف بارزش برای زندگی» است که در صفحه ۴۰ شش ویژگی برشمرده شده، اما غالباً این مؤلفه‌ها کلی و دست‌نیافتنی‌اند. مثلاً روشن نیست آیا در نشانه اول، مقصود از کامل بودن هدف، جامعیت و پوشش همه قوای انسانی است یا کامل از جهت دنیا و آخرت؟ و یا فرض دیگری؟ در نشانه سوم آیا اثر خارجی همگانی، یعنی مفید بودن فرد در جامعه؟ یا در بر داشتن هدفی عینی و خارجی و نه ذهنی و خیالی؟ هدف (با قید آرمانی بودنش) چگونه می‌تواند روابط دقیق افراد جامعه را تعیین کند؟ در نشانه چهارم آیا منطقی و معقول بودن یعنی مستدل بودن یا ملائم با طبع نوع عقلا یا سیره عقلایی؟ تفاوت نشانه ۳ با ۵ به‌درستی معلوم نیست، آیا اگر امری دست‌یافتنی باشد اثر خارجی هم (به ملازمه) ندارد؟ در نشانه پنجم دست‌یافتنی بودن با ذمراتب بودن متفاوت بوده و لذا بهتر است به عنوان دو ملاک جداگانه از یک‌دیگر تفکیک شوند.

ط) از ابهامات دیگر آن‌که در فصل سوم و در بحث از موانع رشد آورده‌اند: «بنابراین جسم و ذهن و دل باید به کار گرفته شود تا انسان به مقصود خود برسد» (همان: ۵۴). در این صورت نقش اراده و اختیار انسان در رسیدن به مقصد چیست؟ آیا اراده جزء دسته سوم (دل) قرار می‌گیرد؟

ی) در بحث از تقسیم‌بندی‌های موانع حرکت انسان در صفحات ۵۴ و ۵۵، حداقل از ۵ دسته‌بندی (بدون شماره‌بندی) نام آورده^۸ و سپس وارد تقسیم‌بندی پنجم و توضیحات آن می‌شود یعنی: ۱. جسم، ذهن، و دل، ۲. موانع شناختی، انگیزشی، و رفتاری، ۳. اکتسابی و غیراکتسابی (ظاهراً مقصود موانع غیرارادی و طبیعی است)، ۴. شرایط تاریخی، اجتماعی، جسمانی، ذهنی، و وراثتی، و ۵. موانع درونی و بیرونی.

بدین ترتیب بدون توضیح پیرامون تفاوت این تقسیم‌بندی‌ها و یا استدلال بر وجه برتری تقسیم‌بندی پنجم بر سایرین، یک‌راست بحث را در قالب آخرین آن‌ها ارائه می‌دهد! با توجه به این‌که نوعی هم‌پوشانی نیز در این موارد وجود دارد و نسبت آن‌ها با یک‌دیگر روشن نیست. آشفتگی و ابهام در طرح این بحث به چشم می‌خورد.

ک) در صفحه ۶۵ از علم و توان و توجه، به عنوان سه عامل مهم رشد نام آورده و در ادامه اشاره می‌کنند که این عوامل داخل در ساختار وجودی انسان‌اند. در این صورت تفاوت این بحث و عناوین آن با توان‌مندی‌های انسان (ص ۲۹) که در آن‌ها نیز از توانایی‌های جسمی و ذهنی و روحی سخن گفته شد چیست؟ آیا علم و توان و توجه، همان توان‌مندی‌های وجودی انسان نیستند؟ و آن‌گاه فرق این دو عنوان بحث با یکدیگر و یا نسبت‌شان چیست؟

ل) در همین صفحه با استناد به روایت پیامبر (ص)، از مفهوم تکلیف و رشد سخن گفته شده است. آیا این مفاهیم با یکدیگر برابرند؟ روایت منقول در پانوشته پیرامون شرایط تکلیف نداشتن است؛ آیا الزاماً در جایی که انسان تکلیف داشته و مکلف بر کاری است، در آن‌جا رشد اخلاقی هم وجود دارد؟

به صورت کلی به نظر می‌آید مبحث امکانات رشد در فصل چهارم به‌خوبی توجیه و تبیین نشده و شاید بتوان آن را با فصل پیشین ادغام کرد مگر آن‌که ضرورت این فصل به همراه اهداف و نیز نحوه اتصال منطقی‌اش با بحث قبلی به شایستگی تفصیل داده شود.

م) در خصوص فصول هفتم به بعد که به طرح فضایل و رذایل اخلاقی پرداخته، مرز و تفاوت‌های جدی اخلاق فردی حداقلی و یا حداکثری با اخلاق اجتماعی حداقلی و حداکثری روشن نیست و از این رو می‌توان همه موارد مذکور را در جدول حداقلی‌ها یا حداکثری‌ها قرار داد. هم‌چنین مرزهای رذایل فردی از اجتماعی تبیین نشده، چراکه هم می‌تواند فردی باشند مانند بخل فردی و حسد فردی و هم اجتماعی باشند مانند بی‌نظمی اجتماعی، تبلی اجتماعی، عجب اجتماعی، و شتاب‌زدگی اجتماعی.

ن) بر همین اساس در خصوص فصول هفتم تا آخر کتاب، پیرامون تعریف فضایل و رذایل مورد نظر، غالباً مطالبی پراهم مطرح می‌شود و در نتیجه راه‌کارها و پیامدهای صفات اخلاقی نیز بعضاً غیرکاربردی و کلی شده‌اند و از آن‌جا که تعاریف دقیقی از صفات اخلاقی در دست نیست پیامدهای اخلاقی بسیار کلی بوده و می‌توان آن‌ها را به هر صفت دیگری نسبت داد. مثلاً داشتن شادکامی و خوشبختی موهوم یا پشیمانی و حسرت یا در ابهام بودن یا احساس بسندگی و یا رضایت کاذب که به عنوان پیامدهای خودفراموشی و خودفریبی ذکر شده‌اند (همان: ۱۱۵، ۱۱۶)، همه این موارد می‌توانند در پی صفات دیگری هم باشند.

در اولین صفت از «خودفراموشی و خودفریبی» یاد می‌شود و در معنای آن از سه عبارت تمسک جسته‌اند: ۱. واژه «تسویل» به معنای این‌که نفس انسان خواسته خود را به دروغ نقش و نگار می‌بندد یعنی خودش را فریب می‌دهد؛ ۲. تحریف و تغییر چهره خواسته؛ و ۳. کسی

که حقیقت خویش را فراموش کرده است (همان: ۱۱۴، ۱۱۵). جای این پرسش‌هاست که: ۱. آیا خودفراموشی از سنخ جهل انسان (در برابر آگاهی) است؟ ۲. مقصود از خود فراموش کردن خود نفس است یا صفات و ویژگی‌ها و توان‌مندی‌های انسان؟ و ۳. آیا مقصود اصلی نفاق در حالات و اوصاف خود یعنی همان تحریف و تغییر است؟

بدین ترتیب تا منظور از این صفت به درستی مشخص نشود چگونه می‌توان سنخ پیامدها و راه‌کارهای آن را تعیین کرد؟ این رویه در کلیه فصول پسینی جاری و ساری است مانند صفحه ۱۱۹ (پیامدها)، صفحه ۱۳۰ (پیامدها)، و صفحات ۱۳۱ و ۱۳۵.

س) در صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ عناوینی آمده که به عنوان پیامدهای هر صفت نیکی می‌توان آن‌ها را محسوب کرد. مثلاً در راه‌کار صفت کرامت و عزت نفس از تقویت ایمان سخن می‌آورند. در این صورت کدام فضیلت است که با ایمان تقویت نشود؟ حال اگر بپرسیم ایمان چیست، آیا تقوا داشتن (که در ملاک‌های پیشین اشاره شده) مصداق ایمان محسوب نمی‌شود؟ در این فرض پس تفاوت ایمان با تقوا چه خواهد شد؟ آیا شریعت‌مداری مصداق ایمان نیست؟ چگونه بین آن‌ها فرق بگذاریم؟ بدین سان، عبارات و اصطلاحات گوناگون کتاب، بدون هر گونه نظام طبقه‌بندی معینی به کار رفته و نوعی پراکندگی ذهنی برای خوانندگان ایجاد خواهد کرد و در نهایت این ابهام باقی می‌ماند که تفاوت این راه‌کار با راه‌کار پیشین چه بوده و آیا نباید در هر مورد راه‌کارهایی اختصاصی ارائه شود؟ البته ریشه محوری و حل این مشکل در گرو ترسیم نظام اخلاقی است که پیش‌تر اشاره کردیم.

ع) در بعضی عناوین صفات اخلاقی مرز بین مطالب در تعاریف و پیامدها رعایت نشده است. مثلاً بهتر آن بود مباحثی که ذیل عنوان «زیاده‌خواهی» صفحه ۱۲۱ درباره حرص و طمع و حسد آورده‌اند به قسمت پیامدهای آن منتقل می‌شد؛ چراکه از متن برمی‌آید که این موارد از پیامدهای زیاده‌خواهی‌اند.

ز) در بحث از راه‌کارهای کفران نعمت (ص ۱۶۸) ضمن این‌که عوامل ایجاد آن را برشمرده، مطالبی کلی و غیرکاربردی مطرح شده است.

ق) مثلاً در صفحه ۲۳۰، تأدب به آداب اجتماعی از اخلاق اجتماعی حداقلی دانسته شده اما نه معنای گویایی از این فضیلت ارائه شده و نه تفاوت آن با دو مورد قبلی به روشنی بیان می‌شود؛ چراکه عدالت و تواضع هم می‌توانند مصادیق آداب اجتماعی قلمداد شوند.

یکی از راه‌ها و پیشنهادی رفع این دست اشکالات می‌تواند آن باشد که در اول فصول ۷ گانه و یا در آخر کتاب، جدولی از فضایل و رذایل اخلاقی ترسیم شود تا به

نحوی از تکرار، ابهام، و کلی‌گویی جلوگیری شود و در آن جدول، در خصوص هر فضیلت یا رذیلت، موارد سه‌گانه^۱. تعریف مفهوم و مراتب آن (مانند صفحه ۱۹۶ در خصوص مراتب رضا)، ۲. پیامدها و ۳. راه‌کارها، مورد توجه قرار گیرد و سپس راه‌کارها به دو دسته عمومی و خاص تقسیم شود (مانند یاد مرگ که در بسیاری موارد مطرح شده است) و البته در این تقسیم‌بندی دوگانه راه‌کارهای حوزه اندیشه و علم (مسائل اعتقادی و فکری)، حوزه انگیزه و اراده (مسائل نفسانی و روانی) و حوزه فعل و کنش (مسائل رفتاری و عملی) نیز از یک‌دیگر تفکیک شوند.

۷. نبود نقد و بررسی در مسائل و ضعف تحلیلی از کاستی‌های یک اثر علمی به حساب می‌آید. از این جهت، موارد چندگانه زیر در این کتاب نیازمند بازکاوی بیش‌تر یا توضیح و تبیین ابعاد موضوع مورد اشاره است تا صرفاً به طرح صورت مسئله اکتفا نکنیم:

الف) در فصل اول می‌گویند: «روح انسان حقیقتی غیرمادی و ملکوتی است که برای آن تعابیری چون جان، نفس و قلب نیز به کار می‌رود» (همان: ۲۷). در این صورت به اسامی مختلفی برای روح اشاره شده اما آن را تعریف و تحلیل نکرده‌اند. آیا در ادامه، اقسام و اجزای نفس انسانی را باید به عنوان تعریف حقیقت روح قلمداد کنیم؟

ب) در صفحه ۶۱ در خصوص تفاوت چهره طاعوت در روزگار ما به نکته درستی اشاره می‌کنند، اما بدون ارائه تحلیل و حتی استدلال و استناد لازم.

ج) در صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۷ از موانع توسعه دانایی و نقش رذایل فردی مانند عجب علمی یا کم‌حوصلگی و تنبلی و غیره سخن گفته‌اند، اما مطالب به درستی تحلیل نشده که چگونه عجب می‌تواند باعث فقدان توسعه اجتماعی دانایی شود؟ به خصوص با توجه به این‌که عنوان فصل «نقش اخلاق در شکل‌گیری جامعه مطلوب» است، باید تحلیلی دقیق ارائه شود تا نشان دهد (مثلاً) کم‌حوصلگی چگونه می‌تواند به روند توسعه علمی جامعه آسیب برساند. اگر در این خصوص مطلبی در کتاب آمده تنها در ذم و بدی این صفات است و یا تأثیرگذاری منفی آن‌ها به صورت کلی و فردی، و یا گفته شده شتاب‌زدگی موجب بی‌دقتی و بی‌دقتی سبب خرابی می‌شود، و علم‌آموزی مقوله‌ای ظریف و دیرپاب است. بی‌تردید این نوع تحلیل‌ها مسئله این فصل را پاسخ نمی‌دهد. بهتر آن است صرفاً موانع اجتماعی توسعه دانایی مطرح شود چون هدف ترسیم جامعه مطلوب اخلاقی است و لذا فقط باید مهم‌ترین موانع اجتماعی یا عوامل اجتماعی مورد توجه قرار گیرد و بر همین اساس مطالب مربوط به رذایل فردی، گرچه بی‌تأثیر در جامعه هم نیستند، به مباحث بعدی و در جای خود ارجاع داده شود.

۸. بی‌تردید یکی از ارکان قوام یک اثر علمی اولاً بازگرداندن ادعاها به استدلال و ثانیاً کمال و نبود نقص در نحوه اقامه استدلال است. از این زاویه نیز باید در نمونه‌هایی متفاوت در این کتاب دقت بیش‌تری صورت گیرد:

الف) در فصل اول و در بحث از نظام ارزش‌گذاری فطری و محیطی به تفاوت «صفت» و «تربیت» از زاویه کار صنعت‌گر و باغبان اشاره می‌کنند، اما این مثال گویای ممتل و مسئله تربیت انسان نیست و از این مقال نمی‌توان نتیجه گرفت که کار باغبان یک کار تربیتی بوده و لذا ارزش‌مندتر است. گفته شده «در صنعت سخن از ساختن چیزی است که دل‌خواه ماست، اما هدف باغبان همان غایت وجودی نهال است. صنعت‌گر هنر خویش را بر چهره چوب می‌ریزد اما باغبان از هنر چوب پرده برمی‌دارد. حال کدام یک از این دو ارزش‌مند یا ارزش‌مندتر است؟» (همان: ۳۴).

آیا باغبان نیز به دنبال دل‌خواه خود از کار بر روی نهال نیست؟ آیا کار باغبان صرفاً شکوفایی استعداد نهفته در نهال است و خود هیچ نقشی در نحوه این شکوفایی ندارد؟ حتی آیا صنعت‌گر هم می‌تواند هر آنچه بخواهد با چوب بکند و آیا استعداد ذاتی چوب مؤثر در چگونگی درخواست صنعت‌گر نیست؟

ب) در صفحه ۴۰ گفته شده اساسی‌ترین معمای بشر در طی تاریخ پرسش از نهایت حرکت و مقصد نهایی اوست، اما هیچ استدلال عقلی یا استناد تاریخی یا مستندات دینی برای سه حکم: «اساسی‌ترین» (۱)، «در طول تاریخ» (۲)، و «پرسش از مقصد» (۳) نمی‌آورد. برای مثال آیا پرسش از معنای زندگی مهم‌تر از هدف زندگی نیست؟

ج) در صفحه ۴۴ و در استدلال بر وجه برتری دانش بر ثروت به عنوان امری که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، گفته شده ثروت و شهرت حقایقی خارج از وجود انسان‌اند اما علم و آگاهی هویت و شخصیت وی را دگرگون می‌کند و لذا برای انسان کمال واقعی به شمار می‌رود. اولاً به چه دلیل یا تحلیلی اگر ثروت و شهرت افزایش پیدا کند انسان به رشد حقیقی نمی‌رسد؟ بیرون بودن ثروت و شهرت از وجود انسان تصویر روشنی ندارد. آیا انسان علم را هم کسب نمی‌کند؟ طبق این تحلیل، علم هم در وجود انسان نبوده و به یک معنا بیرونی است. ثانیاً ثروت و شهرت نیز هویت و شخصیت انسان را دگرگون می‌کند و این امر از اختصاصات علم نیست و ثالثاً ثروت و شهرت هم مانند علم منسوب به انسان است و لذا این‌گونه تمایزها محتاج به وجوه استدلالی ناب‌تری است.

د) در صفحه ۵۶ آورده‌اند که هوای نفس مانع رسیدن به موفقیت مادی و اجتماعی است. آیا در این فرض، با قدرت‌طلبی و فزون‌خواهی مادی‌گرایانه نمی‌توان به موفقیت‌های صورتی

و ظاهری دنیوی دست یافت؟ هم‌چنین مناسب است در بحث از هوای نفس تصریح شود که هوای نفس برابر با خواسته مطلق نیست بلکه خواسته نفسانی و مادی انسان است. (ه) در صفحه ۵۵ و در تفکیک بین عوامل درونی و بیرونی جای دقت بیش‌تری در استدلال‌ها وجود دارد. اگر موانع درونی یعنی امور نفسانی مربوط به فرد و بیرونی یعنی بیرون از وجود فرد انسان (خارج از وجود آدمی) (همان: ۵۸) در این صورت (مثلاً) جهل اجتماعی (ناآگاهی عمومی یا ناآگاهی‌هایی که از سوی جامعه بر فرد تحمیل می‌شود) و یا عادات اجتماعی ناپسند (سلیق اجتماعی) که مانع رشد اخلاقی فرد می‌شوند، در این دسته‌بندی چه جایگاهی دارند؟

(و) در همین راستا اگر مانع بیرونی خارج از وجود آدمی است، در صفحه ۵۸ از دنیا به عنوان مهم‌ترین این موانع خارجی یاد می‌کنند. آیا منظور از دنیا مظاهر بیرون از وجود انسان است یا دنیادوستی انسان؟ چنان‌چه دومی، پس با یک عامل درونی روبه‌رویم و حتی موارد استنادات ناتمامی هم که آورده‌اند نشان از دنیادوستی دارد یعنی یک حالت و صفت نفسانی در درون انسان که به مظاهر مادی دنیا علاقه وافر و بیش از حد نشان می‌دهد. از سوی دیگر اگر انسان خودش درون دنیاست، پس دنیا خارج از وجود آدمی نیست چون خود آدم درون دنیا قرار دارد و لذا دنیا بیرون از وجود آدمی نخواهد بود.

(ز) در صفات ۷۱ و ۷۲ در ارائه تحلیلی از بررسی رفتارهای ارادی انسان به این نمودار اشاره شده است:

آگاهی ← میل ← میل شدید ← اراده و حرکت

جدای از این‌که منبع این استدلال ذکر نشده؛ اولاً، خود نویسنده نیز می‌گوید میل و علاقه به اشیا غالباً برخاسته از آگاهی است. اما این مسئله استدلال نشده و محل بحث جدی است؛ چراکه گاهی ممکن است میل بدون آگاهی در انسان به وجود آید و لذا باید مفهوم آگاهی دقیقاً روشن شود. ثانیاً چنان‌چه بخواهیم این سلسله را دنبال کنیم جای پرسش است که ریشه آگاهی در کجاست و آیا آن نیز نمی‌تواند به امیال یا اراده‌هایی بازگردد؟ و ثالثاً گاه انسان در فرض وجود آگاهی است ولی هم‌چنان بر خلاف آن اراده می‌کند و در هر حال استدلال بر این نمودار جای تأملات بیش‌تری دارد و شاید اصولاً باید ارتباطی دورانی بین حوزه‌های وجودی انسان قائل شد (حسینی، ۱۳۸۲).

(ح) در صفحات ۸۰ و ۸۱ استنادی به کلام هارولد جورج کونینگ کرده‌اند که به صورت مستقیم نمی‌تواند استدلال بر اصل سخن باشد. در این فراز فصل پنجم سخن بر سر تأثیر اخلاق اسلامی در ارزش‌های رفتاری و روحی انسان است اما استنادی که آمده درباره رابطه

بین دین و سلامت روان است و این که معنویت و اصل دین و عقاید و ایمان دینی باعث سلامت روان می‌شود. بنابراین اولاً این استدلال از اصل تأثیر دین سخن می‌گوید و نه تأثیرات اخلاقی زیستن در انسان، یعنی استدلال عام‌تر است، در حالی که خود کتاب نیز در بخش‌های پیشین دین را به سه حوزه عقاید، اخلاق، و احکام تقسیم کرده بود. لذا در این جا باید به مثال‌هایی درباره تأثیرات چشم‌گیر زیست اخلاقی بر انسان استدلال شود و نه اصل دینی زیستن. ثانیاً از این سخن اصل تأثیر مطلوب دینی زیستن برمی‌آید ولی نه لزوماً اخلاق با قید اسلامی آن. در هر حال می‌دانیم که در ادیان دیگر نیز توصیه به اخلاقی زیستن وجود دارد و از این رو ضروری است تأثیرات احکام و قوانین اخلاق اسلامی را بر انسان پی‌جویی کرد مگر آن‌که احکام اخلاق اسلامی را با قوانین اخلاقی سایر ادیان یکی بدانیم، که در این صورت حجم استنادات متکثر این کتاب به آیات و روایات اسلامی بی‌معنا خواهد شد.

ط) در پاره‌ای موارد نوع استدلال‌ها محتاج شبهه‌زدایی است. مثلاً در صفحه ۸۸ و ذیل عنوان خلاقیت باید پرسش کرد طبق این کلام آیا انسان‌های غیر اخلاقی نباید خلاقیت داشته باشند؟ و الزماً نمی‌توان در همه مصادیق نام این قبیل امور را ابتکارهای شیطانی نامید! (علیزاده، ۱۳۸۹: ۸۸). و یا در صفحه ۱۰۷ گفته می‌شود انسان شهوت‌ران قادر به ضبط خیال نیست و تمرکزش را از دست می‌دهد، اما اولاً نه تحلیل دقیقی و یا استدلال روشنی بر آن اقامه شده و ثانیاً حدیث می‌فرماید شهوت و دانش با یکدیگر جمع نمی‌شوند، اما از عدم تمرکز سخنی نیست و چنین نیست که هر جا دانش باشد الزماً تمرکز ذهنی و ضبط خیال هم وجود داشته باشد. به هر حال در این نوع روایات در فهم مقصود از حکمت باید دقت‌های بیش‌تری کرد. ثالثاً برای بسیاری از مخاطبان جوان کتاب این ابهام مطرح خواهد شد که پس تکلیف بسیاری فلاسفه و بزرگان حوزه علم و دانش که متأسفانه شهوت‌ران و گاه خلاف‌کار نیز بوده و در عین حال با قوه ضبط خیال خود بسیار آثار آفریده‌اند چه می‌شود؟^۹ به نظر نگارنده در این گونه موارد یا بایستی تحلیلی جامع و دقیق همراه با استدلال‌هایی محکم ارائه شود و یا از طرح مباحثی این چنین صرف نظر کرد.

ی) در فصل ششم، مصادق‌هایی عمومی به جای مصادق‌های «اخلاقی» مطرح شده و از این جهت بار استدلالی آن را کاهش داده است. مثلاً در صفحه ۱۰۱ می‌گوید «حسن تدبیر فضیلتی اخلاقی به شمار می‌رود» اما آیا بی‌تدبیری صرفاً یک امر اخلاقی است؟ (نه سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی؟). قاعدتاً باید بر عواملی دست گذاشته شود که تأثیر مستقیم و روشن مسائل اخلاقی را در گسترش آسیب‌های اجتماعی نشان دهد و نه عواملی که معمولاً می‌توانند مشترک هم باشند یعنی هم در دسته اخلاقی‌ها و نیز در دسته غیر اخلاقی‌ها

جای داده شوند. یا در صفحه ۱۰۲، آیا اسراف و ترویج گناه صرفاً امری اخلاقی‌اند؟ اگر نفس گناه به معنای هوای نفس فردی را، یک امر اخلاقی دانسته اما ترویج گناه ممکن است عاملی سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی داشته باشد و نه صرفاً اخلاقی و یا حداقل مشترک بین اخلاقی و غیراخلاقی. در همین ردیف، آیا نبود بینش اخلاقی صحیح را باید یک آسیب اخلاقی دانست یا آن را داخل در حوزه تفکر و عقاید به عنوان یک آسیب فکری محسوب کرد؟ علاوه بر این، زهد و یا توکل را یک آموزه اخلاقی دانستند اما استدلالی برای آن ذکر نشده در حالی که این امور از آموزه‌های کلی دینی‌اند اعم از اخلاقی، اعتقادی، و فکری (چنین به نظر می‌آید که برای امکان تحلیل تأثیر عوامل اخلاقی در مسائل اقتصادی، آموزه‌های زهد و توکل را صرفاً اخلاقی قلمداد کرده‌اند).

به هر حال برای اخلاقی محسوب کردن عوامل و موانع اجتماعی باید به تعریف و مفهوم واحد و روشنی از حوزه اخلاق دست یابیم و بر اساس آن ملاک به انتخاب و گزینش دست زد.

۹. نظم کلی کتاب را ستودیم اما اولاً باید در خصوص فصل چهارم و ارتباط منطقی آن با فصول پیش چاره‌ای اندیشید؛ چراکه این ارتباط به روشنی بیان نشده و حذف این فصل خللی به ادامه روند مباحث وارد نمی‌کند. ثانیاً همین امر درباره فصل پنجم هم صادق است و نحوه بهره‌گیری منطقی نتایج این فصل در اثبات مسائل فصول بعدی آشکار نیست. لذا اگر نتوان توجیهی منطقی و معقول بر حضور تسلسلی این دو فصل در میان فصول دیگر ارائه داد به نظم کلی کتاب آسیب زده خواهد شد. ثالثاً باید نتیجه منطقی‌ای را که از مباحث فصل کلیات به دست آمده دقیقاً تعریف کرد و انعکاس آن‌ها را در طرح مباحث فصول اول به بعد به روشنی تمام تبیین کنند تا احساس نشود عناوینی که در این فصل انتخاب شدند غیرضروری بوده‌اند (به‌ویژه ارتباط عناوین داخلی «گستره دانش اخلاق» با «تربیت اخلاقی»). همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد این ارتباطها بایستی در مقدمه فصل بعدی نسبت به فصل قبلی با منطقی‌گویی اضافه شود. رابعاً نکته بسیار مهم پاسخ نویسندگان محترم به این پرسش است که نهایتاً این اثر در ذیل عنوان «تربیت اخلاقی» قرار خواهد گرفت یا زیرمجموعه «علم اخلاق» است؟

از مباحث بعدی که به طرح فضایل و رذایل اخلاقی می‌پردازند، برمی‌آید که ذیل دانش اخلاق است و از این جهت وجه طرح بحث تربیت اخلاقی (ص ۲۲) روشن نیست و اگر مجموعه مباحث در ذیل عنوان مسیر تربیت اخلاقی قرار دارد که باید عنوان کتاب به «تربیت اخلاقی در اسلام» تغییر کند. به هر حال با توجه به تفاوتی که بین اخلاق و تربیت

اخلاقی گذارده‌اند باید نسبت علم اخلاق با تربیت اخلاقی در کتاب روشن شود که در کجا به این یا آن پرداخته و یا باید پردازد. از آنجا که تربیت اخلاقی را به قواعد حرکت انسان معنا کرده‌اند و در فصول بعد نیز راه‌کارهایی اخلاقی را ارائه می‌کنند این اثر را صرفاً یک کتاب علم اخلاق نمی‌توان قلمداد کرد و از این رو تغییر در عنوان کتاب ضروری است.

از سوی دیگر با توجه به تعمیم مباحث فضایل و رذایل در سه دسته روابط با خود، با خدا و با دیگران، بهتر آن بود که فصول ۷ و ۸ و ۹ و فصول ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و فصول ۱۳ و ۱۴ و ۱۵، هر کدام در سه فصل جداگانه جای داده می‌شدند.

در همین راستا در مقدمه فصل کلیات (ص ۱۹) آنجا که به «مبانی انسان‌شناختی» و «مبانی غایت‌شناختی» اشاره کرده‌اند، به صراحت اشاره شود که هر یک از این عناوین در فصل اول و دوم به بحث گذارده می‌شود و بهتر است همه این عناوین چه در متن و چه در فهرست یک‌سان باشد.

۱۰. مواردی نیز در این کتاب وجود دارد که یا مصداق نبود نظم منطقی است و یا وجود ابهاماتی در فصول کتاب که می‌توان هر دو دسته را مرتبط با مؤلفه نظم محتوایی دانست. ذیلاً به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) بحث گزاره‌های اخلاقی در صفحه ۲۰ ضرورتی ندارد و گرچه به نو بودن آن اشاره شد اما بودن آن با این شیوه طرح، نقشی در تسلسل منطقی مباحث فصل کلیات ندارد.

ب) به این چهار تعریف در دو صفحه متوالی توجه کنید:

۱. اخلاق نظام ارزشی و هنجاری است که انسان می‌باید اعمال و منش خود را برای دستیابی به کمال و تعالی بر اساس دستورها و توصیه‌های آن تنظیم کند.

۲. اخلاق دانشی است که به بیان اوصاف ارزشی افعال و صفات اختیاری و راه کسب یا اجتناب از آن‌ها می‌پردازد.

۳. اخلاق مقصد و غایت حرکت انسان را می‌نمایاند.

۴. در واقع ما خوب‌ها و بد‌ها و بایسته‌ها و نابایسته‌ها را از اخلاق دریافت می‌کنیم و هدف حرکت قرار می‌دهیم (همان: ۲-۲۲).

گذشته از این که آیا رواست در یک فصل و در دو صفحه متوالی، چندین عبارات متعدد از یک واژه مطرح شود و آیا نمی‌شد همه این تعاریف در یک عبارت جمع می‌آمد؟ علم اخلاق در یک بیان خوب و بد را بیان می‌کند و علم تربیت چگونگی دستیابی به آن اهداف را و در تعریف دیگر (علم اخلاق) دانشی است که راه کسب یا اجتناب را مطرح

کرده، و در تعریفی فقط به مقصد می‌پردازد و در تعریف دیگر دستور و توصیه هم می‌دهد، و بالاخره در یک تعریف، کمال اصل است و در دیگری خیر.

ضروری است علم اخلاق به صورت علمی و در یک چهارچوب فنی با توجه به مؤلفه‌های ساختاری علم یعنی موضوع، روش، هدف، و مسائل تعریف شود و از این پراکنده‌گویی جداً پرهیز شود.

ج) نکته‌ای جزئی در پاراگراف آخر صفحه ۱۹ وجود دارد؛ آن‌جا که می‌گوید «به جایگاه اخلاق» می‌پردازیم اما در صفحه ۲۰ از جایگاه اخلاق در اسلام سخن می‌گوید و یا در همین صفحه عنوان بحث «جایگاه اخلاق در دین» است؛ اما اولاً سخن از دین اسلام است نه «دین» در مفهوم کلی آن و ثانیاً عنوان «جایگاه» نشان از آن دارد که مرتبه و رتبه اخلاق در دین را به بحث گذارده، از نقش اخلاق در دین سخن گفته و یا به تحلیل ارتباط و تأثیر و تأثر اخلاق بر حوزه‌ها و بخش‌های دیگر مطرح شده بپردازد؛ در حالی که صرفاً به تعریف آن پرداخته‌اند. لذا یا باید عنوان جایگاه حذف شود و یا متناسب با عنوان بحثی درخور مطرح شود. هم‌چنین در این صفحه، در متن تعاریف سه‌گانه عقاید و اخلاق و فقه اثری از اسلام نیست و در واقع تعاریف کلی این واژه‌ها بیان شده است در حالی که گفته شده آموزه‌های اسلام مشتمل بر این سه بخش است.

د) علت تقدم بحث سرشت انسان بر ساحت‌ها و قوای نفس (ص ۲۵) روشن نیست و نتایجی که از بحث سرشت و ملکه در قسمت مبانی گرفته می‌شود بیان نشده است. بهتر این بود مبانی انسان‌شناسی مورد نظر طبق شماره و هر یک بر اساس گزاره‌هایی ایجابی ردیف می‌شدند. لذا بر اساس این ابهامات، نظم منطقی این فصل دچار اشکال شده است.

ه) در صفحه ۲۸ به نقل از تقسیم‌بندی حکما گفته می‌شود که با ۸ ردیلت روبه‌رویم ولی در مباحث بعدی کتاب رد پای از این ۸ ردیلت نیست.

بر اساس نظر منقول از حکما، ردایل بایستی به ۸ عنوان تقسیم شوند ولی در کتاب بیش از این‌ها آمده است. در نتیجه، نسبت این نقل با منطق تقسیم‌بندی‌های اثر آشکار نیست. اگر هر کدام منطق خاص خود را دارد پس ذکر این عبارات چه وجهی دارد؟

و) در صفحه ۲۸، استناد به روایت امیرالمؤمنین (ع) چه امری را اثبات می‌کند؟ به نظر نمی‌آید این کلام دلالتی بر تقسیم‌بندی حکما داشته باشد؛ چراکه نهایتاً از وجود عقل و شهوت در انسان سخن می‌گوید.

ز) در صفحه ۴۱، قرب به خدا را به عنوان هدف و مقصد رشد اخلاقی دانسته‌اند و از

آن طرف برای هدف نیز ویژگی‌هایی را برشمرده‌اند. حال باید پرسید آیا هدف قرب با شش مؤلفه مورد نظر سازگار است؟ مثلاً آیا می‌توان همواره برای قرب به خدا دلیلی منطقی و معقول آورد؟ اثر خارجی قرب چیست؟ در هر صورت بسیار ضروری است تا این هدف با تمام موارد شش‌گانه تطبیق داده شود. هم‌چنین در صفحه ۴۵ مقصد رشد و ارزش انسان در حیات اجتماعی‌اش را به خدمات وی دانسته‌اند؛ در این صورت نسبت این هدف با ملاک‌های ۲ و ۴ چه خواهد بود؟ به‌خصوص در مواردی امکان دارد خدمت‌گزاری به جامعه (با حساب‌های عقلایی)، معقول و منطقی نباشد اما مانند شهادت از بزرگ‌ترین خدمات اجتماعی به حساب آید (همان: ۵۰).

(ح) در میانه بحث از هدف زندگی و مفهوم قرب (ص ۴۱)، به یک‌باره از واژه «حیات طیبه» استفاده کرده و آن را هدف بلند مسیر انسانیت دانسته، اما استدلال و استنادی در این خصوص وجود ندارد و نقش حضور این مفهوم روشن نیست. آیا مقصود از حیات طیبه همان حیات معقول است که علامه جعفری مراد می‌کند؟ (← جعفری، ۱۳۸۴: ۳۷).

(ط) بهتر آن است معانی حکمت در فصل اول و نهم با یک‌دیگر هماهنگ شوند. در صفحه ۲۸ حکمت را اعتدال قوه عاقله و تهذیب آن دانسته و اعتدال شهوت با فضیلت عفت و اعتدال غضب با فضیلت شجاعت است؛ اما در صفحه ۱۴۵ حکمت را دانایی تبدیل‌شده به توانایی (توانمندی عقل در هدایت و مهار نیروی شهوت و غضب) تعریف کرده‌اند.

اولاً در صفحه ۲۸ صحبت از دانایی تبدیل‌شده به توانایی نیست. ثانیاً از آن مباحث برمی‌آید که حکمت قسیم شجاعت و عفت است؛ چراکه حکمت به اعتدال عاقله و عفت به اعتدال شهوت، و شجاعت به اعتدال غضب می‌پردازد، اما در صفحه ۱۴۵، حکمت به مهار دو نیروی دیگر نیز می‌پردازد.

در نتیجه بایستی مباحث و اصطلاحات با یک‌دیگر یک‌دست و ترکیب شوند.

۱۱. در خصوص استناد به آیات و روایات، یکی از مشکلات کتاب‌های با پسوند اسلامی که سعی در مراجعه و مستند کردن کلام به متون اسلامی دارند، رعایت مرز بین میزان جامعیت در تحقیق از یک سو و استفاده ابزاری از متون از سوی دیگر است. بدین معنا که به صورت طبیعی و منطقی و به دلیل حجم گسترده متون دینی و هم‌چنین مهم‌تر از آن نظام‌مندی آن‌ها در نگاه اصولیین شیعی، نمی‌توان با استناد به یک یا چند آیه قرآنی یا روایاتی از معصومین (ع) به نتیجه‌گیری نهایی دست یافت بلکه باید مجموع آیات و روایات و البته در یک نگاه مجموعی - اجتهادی مورد پژوهش قرار گیرد تا در نهایت بتوان

به جمع‌بندی مستندی دست یافت و الا همواره جای این تردید است که چگونه می‌توان اطمینان داشت به برداشت صحیحی رسیده‌ایم؟ این مشکل در روند کلی مستندات این اثر به‌ویژه در خصوص روایات وجود دارد. در این گونه موارد یا باید صاحبان اثر به تحقیق جامعی دست زنند و مباحث را مستند به تحقیقات خود کنند و یا به آثار تحقیقی دیگر در این خصوص ارجاع داده شود و از نتیجه آن پژوهش‌ها در کتاب استفاده شود. به هر حال با توجه به این‌که هدف کتاب تبیین حوزه وسیع فضایل و رذایل اخلاقی در نگاه اسلام است، اما رویه و شیوه طرح استنادات آن به خواننده این اطمینان را نمی‌دهد که تمامی متون دینی با شیوه اجتهادی مورد توجه قرار گرفته باشد.

۱۲. از نقاط ابهام این اثر که البته قابل اصلاح نیز هست مطالبی است که در فصل پنجم و ذیل عنوان «آرامش» مطرح شده (علیزاده، ۱۳۸۹: ۸۱) و اصولاً با رویکرد کلامی ائمه شیعی (ع) (در نفی جبرگرایی) سر سازگاری ندارد. در این‌که انسان با تکیه بر حکمت الهی و اعتماد و اطمینان به وی به آرامش و رهایی از پریشانی و اضطراب دست می‌یابد هیچ تردیدی نیست، اما آیا حکمت الهی و تدبیر کارگردانی هستی به دست وی را باید به گونه‌ای تفسیر کنیم که هیچ مجالی برای اراده و اختیار انسان باقی نماند؟ مسلماً نظر نویسندگان فاضل کتاب نیز این نیست، اما عبارات این بخش به گونه‌ای باید دوباره نویسی شود تا تهافتی بین حکمت حکیم دانای توانا با امکان تأثیر انسان در سرنوشت خود احساس نشود. مسلماً انسان مؤمن با اراده خود به ذات الهی متکی است و همین اتکای ارادی او را به آرامش در همه احوال سوق می‌دهد و لذا در این زیبایی‌ای که وی با نور ایمان مشاهده می‌کند، اراده و خواست او (که البته تجلی اراده مطلق الهی نیز هست) حضور قطعی دارد.

۴. نتیجه‌گیری و پیش‌نهادهای

پاره‌ای از مهم‌ترین^۱ مواردی که به عنوان نتیجه‌گیری این مقاله و پیش‌نهاد به مؤلفان کتب درسی حوزه اخلاق اسلامی می‌توان برشمرد عبارت‌اند از:

۱. تأکید بر انجام کارهای پژوهشی جمعی به وسیله استادان برای تدوین کتب درسی اخلاق اسلامی اما با رفع نواقص مذکور در این مقاله؛
۲. توجه به تأمین تمامی مؤلفه‌های ساختار جامعیت صوری یک اثر علمی (طبق تعریف مقاله) در تنظیم کتب درسی اخلاق اسلامی به‌ویژه ضرورت رفع اشکالات صوری و شکلی که در قسمت کاستی‌های شکلی مقاله ذکر شد؛

۳. الزاماً در تنظیم و تحریر کتب اخلاق اسلامی باید به ضرورت طرح نظام اخلاقی در اسلام توجه کرد و بین نگاه جزئی‌نگر که به تبیین صرف فضایل و ردایب اخلاقی بسنده می‌کند با نگاه کلی‌نگر که شاخصه‌های نظام‌مند اخلاق اسلامی را در نظر می‌گیرد، تفاوت گذاشت و در نتیجه نباید به اخلاق اسلامی به صورت فردی نگریست؛ بلکه باید نظام اخلاقی اسلام را مد نظر قرار داد (در بند ۲ کاستی‌های محتوایی به این شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها اشاره شد)؛

۴. تأکید بر عدم کلی‌گویی و ضرورت تحلیل مسائل و دوری از رهنی‌های ابهام‌آمیز در کتب درسی (در این کتاب به موارد ۱۷ گانه در بند ۶ کاستی‌های محتوایی اشاره شد)؛

۵. تأکید بر ضرورت ارائه سخن مستدل و بازگرداندن ادعاها به استدلال‌های عقلی که در این کتاب به مواردی ۱۳ گانه در بند ۸ کاستی‌های محتوایی اشاره شد؛

۶. ضرورت رعایت نظم منطقی دقیق و تعریف‌شده بین فصول کتاب و توجیه و تبیین پیرامون آن؛

۷. ضرورت تعیین نوع رویکرد به مباحث اخلاق اسلامی و گزینش یکی از سه رویکردهای کلی: ۱. ذوقی و موعظه‌ای، ۲. تحلیلی و استدلالی، و ۳. نقلی و متنی؛ و البته التزام به لوازم متدیک هر یک.

۸. پرهیز جدی در به کار بردن عبارات و اصطلاحات تخصصی مختلف اخلاقی بدون معرفی نظام طبقه‌بندی مشخص؛

۹. ضرورت پرهیز از استفاده ابزاری از متون دینی و اسلامی که در بند ۱۱ کاستی‌های محتوایی بدان اشاره شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در خصوص معرفی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی ← حسینی، ۱۳۹۳ ج.
۲. گفتنی است بنا به توصیه مسئولان نشریه پژوهش‌نامه انتقادی، حجم این مقاله بیش از سی صفحه بود که به مقدار فعلی تقلیل پیدا کرد و لذا به‌ناچار بسیاری از مطالب حذف شد.
۳. در این خصوص نکته‌ای پیرامون مرز ساده‌نویسی با ویژگی‌های یک کتاب کلاسیک دانشگاهی وجود دارد (← حسینی، ۱۳۹۳ الف).
۴. مؤلفه‌های ۱۳ گانه جامعیت صوری یک اثر علمی بر اساس آنچه در سلسله کارگاه‌های «متد نقد کتاب در حوزه علوم انسانی» (حسینی، ۱۳۹۰) تعریف شده شامل این موارد است:

پیش‌گفتار	بیان هدف اصلی اثر		مقدمه		فهرست مطالب			جدول و تصویر و نمودار و نقشه		
	صریح	ضمنی	کلی	فصول	اجمالی	تفصیلی	جدول	تصویر	نمودار	نقشه

اهداف درس	خلاصه		نتیجه و جمع‌بندی		تمرین و آزمون	معرفی منابع برای مطالعه در هر فصل	پیش‌نهاد پژوهش در هر فصل	نمایه		
	فصول	کلی	کلی	فصول				اعلام	موضوعی	منابع

۵. در این خصوص ← برنجکار، ۱۳۹۰: ۱۶۱؛ کرمی، ۱۳۸۵: ۳۴۴؛ جعفری، ۱۳۶۶: ۱۷۱؛ حسینی، سیدعلی‌اکبر، ۱۳۹۴: ۸۸.

۶. در این جا به نکته مهمی باید توجه داشت و آن ضرورت اثبات نظام‌مندی نظام اخلاقی اسلام است. این کتاب و هر کتابی در حوزه تبیین و تحلیل اخلاق اسلامی باید به این مبنای مهم توجه داشته باشد که نظامات برآمده از مکتب اسلام، هر یک، دارای انسجام و هماهنگی خاص خودند و آموزه‌های اخلاقی اسلام صرفاً شامل فضایل یا ردائیلی بریده و جدای از یک‌دیگر نیستند که هیچ‌کدام به دیگری ارتباط نداشته باشند و شکل مجموعه‌های متفرق غیرهمگن را کنار هم ایفا کنند؛ بلکه هر صفت اخلاقی در ارتباط با صفات دیگر و در مجموع، در جهت ایجاد صفات متعالی‌تر و در نهایت در مسیر تحقق اهداف اخلاقی خاص است؛ در حالی که این کتاب به خصوص در فصول سه‌گانه پایانی خود نشان‌دهنده چنین امری نیست و می‌توان گفت به اخلاق در دیدگاه اسلام به صورت «فردی» نگریسته و «نظام اخلاقی اسلام» را مد نظر قرار نداده است. این امر نکته‌ای است که هر کتاب اخلاقی در حوزه اسلام باید موضع خود را نسبت به آن روشن کند. در نهایت نه تنها نظم درون فصلی این فصول رعایت نشده بلکه جهت‌گیری‌های کلی کتاب نیز به سمت اثبات و تبیین «نظام» اخلاقی اسلام نشانه نرفته است (حسینی، ۱۳۹۳ الف).

۷. در این باره ← حسینی، ۱۳۹۳ الف.

۸. در این سه صفحه پنج عنوان گوناگون به کار رفته است: «عوامل حرکت انسان به سوی خدا»، «عوامل سقوط اخلاقی»، «موانع تکامل»، «موانع رشد اخلاقی» و «موانع حرکت معنوی انسان». به‌ناچار بر اساس آن‌چه در بند «ج» اشاره شد باید همه این عناوین را یکی قلمداد کنیم!

۹. در این خصوص ← دورانت، ۱۳۸۸.

۱۰. موارد نه‌گانه مطرح از مهم‌ترین اولویت‌ها به حساب می‌آیند و الا با توجه به مفاد مطرح در مقاله امکان احصای نکات دیگری هم وجود دارد.

منابع

- برنجکار، رضا و علینقی خدایاری (۱۳۹۰). *انسان‌شناسی اسلامی*، قم: دفتر نشر معارف.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۶). *ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه*، ج ۲۱، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۴). *علم و دین در حیات معقول*، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۸۲). «مروری بر مبانی انسان‌شناسی دینی»، *همایش ملی میزان حکمت*، تهران: سروش.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۸۹). «تمدن دینی و فرهنگ جهانی»، *همایش بین‌المللی تنوع فرهنگی و همگرایی جهانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۰). «متد نقد کتاب در حوزه علوم انسانی»، *کارگاه پژوهشی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۳ ب). «روش تحلیل مؤلفه‌های مفهومی تمدن»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی حکمت معاصر*، ش ۱۱.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۳ ج). *برنامه، اهداف و رویکردهای شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی*، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۳ الف). «اخلاق اسلامی یا نظام اخلاقی اسلام؟»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ش ۲۹.
- حسینی، سیدحسین (به کوشش) (۱۳۹۴). *دفتر تربیت*، ج ۲، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سیدعلی‌اکبر (۱۳۹۴). *دفتر تربیت*، ج ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دورانت، ویلیام جمیز (۱۳۸۸). *تفسیرهای زندگی*، ترجمه ابراهیم مشعری، تهران: نیلوفر.
- علیزاده، مهدی و دیگران (۱۳۸۹). *اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم*، قم: دفتر نشر معارف.
- کریمی، حسین (۱۳۸۵). *انسان‌شناخت؛ تطبیقی در آرای صدرا و یاسپرس*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.

